

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

Economic

afgazad@gmail.com

اقتصادی

<http://azadi-b.com>

بحران ساختاری سرمایه دار جهان و دورنمای برآمد مبارزات طبقات کارگر جهان

مراد عظیمی

در نزدیکی «وال استریت، Wall Street»، مرکز بورس نیویورک آمریکا، یک ساعت اکترونیکی به دیوار نصب شده است. این ساعت سیزده رقمی می توانست تا «۱۰ تریلیون» * دلار بدهی ملی آمریکا را نشان دهد. با بروز بحران سرمایه داری جهانی بدهی ملی آمریکا از رقم ۱۰ تریلیون دلار تجاوز کرد. ساعت اکترونیکی مشکل پیدا کرد. مقامات مسئول مجبور شدند فکری برای معضل ساعت اکترونیکی اندیشه کنند. اما، برای مشکل بدهی نجومی سرمایه داری آمریکا چطور؟

گفته می شود، برای جلوگیری از ورشکست شدن بانک ها، تا امروز دولت های سرمایه داری تریلیون ها دلار، از کیسه ی طبقات کارگر، هزینه کرده اند. (۲)

بحران جهان سرمایه داری در شکل بحران رهن مسکن و اعتبارات بانکی بروز کرد. از اینرو، بانیان رخداد بحران بی سابقه ی جاری، هرگز تعدادی از روسای حریص و آزمند بانک ها- آنچنان که مهندسان ایدئولوژیک دول سرمایه داری به دغل می گویند- نبودند. موافق با نقد مارکس از اقتصاد سیاسی سرمایه داری، باید ریشه ی بحران جاری را، همانند بحران های پیشین، در عدم تحقق تولید ارزش اضافی یا فرایند انباشت سرمایه دید. آنچه به نام ترکیدن حساب رهن و اعتبارات بانکی شهرت یافت، نه پدیده ای غیرمترقیه و نه نا آشنا بود. بحران سرمایه داری، یا ترکیدن حساب، بارها و البته در قالب های گوناگون رخ داده بود. می توان به ترکیدن حساب دوره های اختراع راه آهن، تلگراف در قرن نوزدهم، ترکیدن حساب بورس نیویورک، برزمینه ی صنایع سنگین آمریکا در سال ۱۹۲۹، ترکیدن حساب دات کام-اینترنت- ۲۰۰۱ آمریکا، ترکیدن حساب بورس کشورهای آسیای جنوب شرقی در سال ۱۹۹۷، ترکیدن حساب دهه ی ۱۹۹۰ ژاپن، ترکیدن حساب بورس روسیه در سال ۱۹۹۸، بحران آرژانتین در سال ۱۹۹۹ را یاد آور شد.

اما، بهرو ترکیدن حساب رهن و اعتبارات بانکی ۲۰۰۸ یا بحران سرمایه داری جهانی هم در شکل، گستردگی و هم در چگونگی برخورد دول جهان سرمایه داری به نسبت بحران های پیشین تفاوت دارد.

تناقض فرایند انباشت سرمایه

برای درک فرایند تولید سرمایه داری معاصر باید به خصلت ذاتی انباشت سرمایه نگریست:

۱- در فرایند انباشت، تولید سرمایه داری از یک سو سدی در راه تحقق انباشت سرمایه قرار می دهد. از طرف دیگر، بحران سرمایه داری، در نبود آلترناتیو مثبت طبقه ی کارگر برای تحول بنیادی روابط تولید سرمایه داری، شرائط برون رفت از تنگنا و فرایند تحقق مجدد انباشت سرمایه را فراهم می کند.

۲- تولید سرمایه داری، یک فرایند طبیعی یا نامحدود چرخه های رکود و رونق ساده نیستند؟ در سیر حرکتش، تولید سرمایه داری با زمین لرزه هایی روبرو گردیده، که بطور جدی فرایند انباشت سرمایه را تکان داده اند. سرمایه داری، همچون تمام روابط تولیدی پیشین یک رابطه ی تولیدی تاریخی است. بسان تمامی روابط تولیدی پیشین، روابط تولید سرمایه تحت شرائط تاریخی معینی زایش کرده و مشابه آن ها در مرحله ی معینی از رشد تناقضات درونیش محکوم به فنا خواهد شد. تاکنون روابط سرمایه داری نشانه هایی از محدودیت های تاریخی اش را در چندین مرحله بروز داده است. ولی هر بار، سرمایه توانسته با بکار گیری راه کارهایی بازدار فرایند انباشت سرمایه را از سر راه بر دارد. ولی، تاریخ برای برون رفت فرایند تولید سرمایه داری از تنگناها ابزار نامحدود در اختیارش نگذاشته است. مارکس در نیمه ی قرن نوزدهم گفت:

«رسالت تاریخی جامعه ی سرمایه داری، بر پایه ی شیوه ی تولید سرمایه داری، حداقل در چهار چوب عمومی، شالوده ریزی یک بازار جهانی است. چون زمین گرد است، به نظر می رسد که این رسالت، با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و انضمام بازارهای چین و ژاپن عملی شده است. برای ما سؤال مشکل این است که انقلاب در اروپا نزدیک است، و خصلت این انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی خواهد بود؛ آیا انقلاب در این گوشه ی جهان سرکوب نخواهد شد؟ چونکه، در گستره ی بس فراختر جهان، هنوز توسعه ی جامعه ی سرمایه داری در حال عروج است(۳)»

اکنون ما در سده ی بیست و یکم ایستاده ایم، و تاکنون سرمایه داری در آن پهنه ی بس بزرگتر مارکس عروج کرده و به جوامع سرمایه داری پیوسته است. اکنون، اگر سخن دیگر مارکس را در تحلیل فرایند سرمایه به عاریت بگیریم: افزایش صد در صد سرمایه ای به ارزش ۱۰۰ واحد به سرمایه ای برابر با ۲۰۰ واحد تلاشی آن چندان را نمی طلبد. اما، وقتی به فرایند صنعتی شدن چین نگاه کنیم، افزایش صد درصد تولید ناخالص ملی چین- بر مبنای نرخ مبادله ی ارزی رسمی - برابر با «۲/۴»، چهار و دو دهم» تریلیون دلار، به تولید ناخالص ملی برابر با «۸/۴» هشت و چهار دهم» تریلیون دلار، چه فرایند انباشت غول آسایی را می طلبد(۴). اگر شما رشد فرایند انباشت هندوستان و برزیل ووو را نیز دخالت دهید، می توانید وسعت تنگناها و مشکلات انباشت سرمایه داری جهانی را، بسیار جدی تر از اکنون، نه در زمانی دور، بلکه بی اغراق در ادمه ی همین بی سابقه ترین بحران جهان سرمایه داری پیش بینی کنید.

یک نگاه گذرا به فرایند تاریخی انباشت سرمایه

تا اواخر سده ی نوزدهم، فرایند تولید سرمایه داری دوره های تکراری، بگوئیم ده ساله ی رونق و رکود را تجربه می کرده است. با بروز بحران، سرمایه های قوی تر سرمایه های ضعیفتر را می بلعیدند. بخشی از کارگاه ها و کارخانه های تولیدی تعطیل و کارگرانشان بیکار می شدند. فشار رکود و بحران دستمزد کارگران شاغل را پائین می آورد ووو. خلاصه، ترکیب ارگانیک سرمایه، یا بکلام ساده تر، حجم سرمایه ی ثابت- ماشین آلات و ساختمان- نسبت به سرمایه ی متغیر- نیروی کار کارگر- کاهش می یافت. سرمایه جان می گرفت و چرخ فرایند انباشت سرمایه دو باره بحرکت در می آمد. از اواخر قرن نوزدهم، ظهور تراست های عظیم سیمای فرایند تولید در شکل کارگاه یا شرکت آقای اسمیت و فرزندان و مشابه شان را دگرگون کرد. تا وقوع جنگ جهانی اول، ما هرگز با چنان صف بندی دول متخاصم سرمایه داری جهان روبرو نبودیم. اما، اندرون هر دلیل یا دلائل وقوع جنگ جهانی اول را بشکافیم، در نهایت جنگ جهانی اول، جنگ کشورهای سرمایه داری برای رهگشائی محدودیت های انباشت هر چه فزونتر سرمایه بود. ورود آمریکا در جنگ جهانی اول نشان آشکاری از سیاست گسترش نفوذ این کشور در فراسوی قاره ی آمریکا بود(۵). پایان جنگ جهانی اول، نه تامل و غور بر روی عواقب فاجعه بار جنگ، نه احساس شرم و قباحث در قصابی کردن کارگران در لباس نظامی، نه بشارت یک دوره ی صلح و زندگی انسانی برای کارگران، بلکه فاصله ی بین دو جنگ جهانی اول و دوم در حقیقت فرجه و تنفسی برای آماده شدن و

از سرگیری جنگی مهیب تر و ویران گر تر دیگر بود- برای کنار زدن تنگنا های وخیم تر فرایند انباشت سرمایه جنگ جهانی اول با تمام قساوتش ثابت کرد که سرمایه دیگر قادر نبود با بهره گیری از شیوه های عرفی یا کلاسیک، یعنی عمدتاً استفاده از ابزارهای اقتصادی، بلکه فراتر از آن، نیاز به کاربرد روش های سیاسی مهیب از زرادخانه ی بشر ستیزش، یعنی فاشیسم، و مآلاً آماده شدن برای جنگی مخوف تر از جنگ جهانی اول داشت. بنابراین، در پس چهره ی مردم سالاری، یا دموکراسی، سرمایه خصلت واقعی زشت و کریه اش را آفتابی کرد. از این مقطع، برون رفت سرمایه از بحران های ادواری دیگر امتداد مستقیم ربه رده های سده ی پیشین نبود. ظاهراً، در پس پایان جنگ جهانی اول انتظار می رفت که مشکل بحران برطرف گردیده و یک دور جدیدی از شکوفائی سرمایه شروع می شد. و میلیون ها کارگری که برای بقای سرمایه در میادین نبرد همدیگر را لت و پار، زخمی و معیوب کرده بودند، اکنون راهی کارخانه ها شوند. ولی این آرزو سرابی بیش نبود. کارگران زخمی، خسته، افسرده، بیمار جسمی و روحی از کشتار همدیگر، جبهه های جنگ را ترک می کردند تا خود را تسلیم دیو بیکاری کنند. در آلمان خانواده های کارگری برای خرید نیاز ضروری روزانه می بایستی یک سبد اسکناس با خود به فروشگاه می بردند. بیکاری همه جا بیداد می کرد. هم زمان، گروه ها و احزاب فاشیستی، با حمایت طبقات سرمایه دار، در این کشور و آن کشور سر می کشیدند. در سال ۱۹۲۲، بنیتو موسولینی فاشیست اولین حکومت فاشیستی ایتالیا، در قاره ی اروپا، را تشکیل داد. وینستن چرچیل، سمبل دشمن هیستریک علیه رهائی طبقه ی کارگر از بردگی مزدی، زمانی پیشتر از اینکه نخست وزیر انگلستان گردد، در ژانویه ی ۱۹۲۷، در رم با دیکتاتور ایتالیا دیدار کرد. چرچیل نوشت: « علیرغم وظایف سنگینی که بر دوش سینیور (جناب) موسولینی سنگینی می کند، من مجذوب متانت، آرامش و وارستگی ایشان گردیدم! من باور دارم که فاشیسم ایتالیا پادشاه مناسب علیه وپروس روسیه تهیه می کند. چرچیل به فاشیست های ایتالیا گفت، اگر من یک شهروند ایتالیا بودم، قطعاً از روز اول دوش به دوش شما تا پیروزی نهائی علیه کمونیزم مبارزه می کردم». اما، قدرت یابی فاشیست ها به ایتالیا محدود نشد. در آلمان پیراهن قهوه ای های نازیسم هیتلری کم کم شهرها را قرق کردند و بالاخره با حمایت مستقیم طبقه ی سرمایه دار آلمان، و با دادن رشوه به مارشال هیندنبورگ- رئیس جمهور آلمان-، وی فرمان صدراعظمی هیتلر را در سال ۱۹۳۳ امضا کرد. مضاف براین، اگر بنیتو موسولینی و آدولف هیتلر با استفاده از اوباشان فاشیسم و ایجاد جو وحشت و خشونت به قدرت رسیدند؛ ژنرال فرانکوی فاشیست با کشتن صد ها هزار کارگر و انقلابیون و بمباران شهرها توانست انقلاب اسپانیا را به خاک و خون کشانده و سایه ی شوم فاشیسم را بر جامعه ی اسپانیا بگستراند.

در پس پایان جنگ جهانی اول، بحران سرمایه داری در انگلستان دوبار آستن وضعیت انقلاب سوسیالیستی در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶ گردید. ولی شکست هر دو برآمد انقلاب سوسیالیستی، هرگز منجر به تامین شرائط مناسب برای فرایند انباشت سرمایه نشد. بلکه بحران سرمایه داری انگلستان تا آغاز جنگ جهانی دوم کشیده شد. در سال ۱۹۳۶، یعنی نزدیک به دو دهه بعد از پایان جنگ جهانی اول چندین راهپیمائی کارگران گرسنه، از جمله کارگران نابینا، از شهرهای شمالی و اسکاتلند بسوی لندن سازماندهی شدند. کارگران در سوز و سرمای زمستان، زیر باران و برف و کولاک، شهرها را یکی بعد از دیگری پای پیاده در نوریدند. در گردهمائی کارگران گرسنه ی اسکاتلند (۶) در هاید پارک لندن یک صد هزار کارگر لندن شرکت کردند. در همین سال، در شرق لندن-محلات کارگر نشین- کارگران با پیراهن سیاه های موزلی فاشیست، در جنگی تن به تن فاشیست ها را وادار به فرار کردند. این نیز گفتنی است که ادوارد هشتم، پادشاه انگلستان، هوادار نازی ها بود، و یک موقع، همراه همسرش از هیتلر دیدار کرد (۷).

اکنون نگاهی گذرا به آنسوی اقیانوس اطلس به آمریکا بیاندازیم. سقوط بورس سهام نیویورک سال ۱۹۲۹ آمریکا، آغاز خودکشی سرمایه داران و سفته بازان و پریدن از آسمانخراش ها شد. سرمایه داران کارخانه ها را بستند و کارگران را روانه ی خیابان ها کردند.

۱- بحران سرمایه داری آمریکا و واکنش طبقه ی کارگر

تا سال ۱۹۳۳ نرخ بیکاری از رقم ۴٪ به رقم ۲۵٪ افزایش و تولید ملی ۳۰٪ کاهش یافت. جنبش اعتراض کارگری علیه بیکاری، حق تشکل و بهبود شرائط کار و افزایش دستمزد سیل وار به جریان افتاد. مبارزات کارگران اتومبیل سازی و تحصنشان در شهرهای «آتلانتا، Atlanta و فلینت، Flint» سرمایه داران کارخانجات جنرال موتورز و کرایسلر را به تسلیم واداشت. حق اتحادیه ای به رسمیت شناخته شد، و دستمزد روزانه از ۶ دلار برای ۸ ساعت کار روزانه به ۸ دلار برای ۶ ساعت کار روزانه تغییر کرد-۷۷ درصد افزایش دستمزد. سپس فعالین کارگری در «اتحادیه کارگران اتومبیل سازی، یونایتد اتو ورکرس، United Auto Workers» تازه تاسیس شده، به آخرین دژ صنعت اتومبیل سازی فورد یورش

بردند. «هنری فورد، Henry Ford» صاحب کمپانی اتومبیل سازی فورد سوگند خورد تا زنده است حق تشکیل اتحادیه ای را به رسمیت نخواهد شناخت. هنری فورد در کارخانجاتش گارد سرکوب و دستگاه جاسوسی- معادل حراست جمهوری اسلامی سرمایه- سازمان داد. مزدوران هنری فورد به فعالین کارگری زن و مرد به هنگام پخش اعلامیه حمله کردند. در مواردی شدت ضرب و شتم فعالین کارگری آنچنان شدید بود، که منجر به شکستگی دنده های قریانی سرمایه می شد. در تمامی این حملات لباس شخصی های هنری فورد به فعالین کارگری، پلیس با خونسردی کناری می ایستاد و نظاره گر صحنه می شد. ولی، بالاخره مقاومت و فداکاری فعالین کارگری بر توحش مزدوران سرمایه غلبه کرد و در سال ۱۹۴۱ هنری فورد عقب نشینی کرد و حق اتحادیه ای و قراردادهای دسته جمعی را پذیرفت (۸).

۲- در پس سقوط بازار سهام نیویورک و اوجگیری جنبش اعتراض کارگری، طبقه ی سرمایه دار آمریکا مجبور شد تا رهنمودهای اقتصادی کینز، یا دخالت دولت در اقتصاد، را پیاده کند. در سال ۱۹۳۳، «فرانکلین دلنو روزولت، Franklin Delano Roosevelt» از حزب دموکرات با برنامه ی دولت رفاه، تحت نام «قرار داد جدید، نیو دیل، New Deal» رئیس جمهور آمریکا شد. روزولت رفم های گوناگونی به نفع کارگران صنعتی و کشاورزی و هم چنین محدودیت هائی علیه قماربازی و سفته بازی بانکها و موسسات مالی در بورس نیویورک به تصویب کنگره و سنای آمریکا رسانید (۹) ولی بزودی جناح محافظه کار یا حزب جمهوری خواه آمریکا با اصلاحات پیاده شده به نفع کارگران، از حق تشکیل گرفته تا حق بیکاری، تامین شغلی و حداقل دستمزد و وود صدای مخالفت بلند کردند. چکیده و جوهر مخالفت سرمایه داران با اصلاحات، به نفع کارگران، را می توان در این گفته ی سرمایه داران خلاصه کرد: با اشتغال کامل نمی توان فرایند تولید را اداره کرد. آری مارکس راست می گفت، سرمایه برای پائین آوردن دستمزد کارگران نیاز به ارتش بیکار کارگران دارد.

بالاخره، با حمله ی ژاپن به پایگاه دریائی «پرل هاربر، Pearl harbour» واقع در هونولولو، و ورود آمریکا به جنگ در هشتم دسامبر سال ۱۹۴۱، چنان که خمینی گفت جنگ نعمت است، طبقه ی سرمایه دار آمریکا فرصت یافت تا دستاوردهای طبقه ی کارگر آمریکا را پس گرفته و اتحادیه هارا از محتوا تهی کند.

وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، آمریکای فاتح، سرکردگی سرمایه داری خصوصی جهان را کسب کرد. با پیروزی آمریکا، دلار پایه ی ارز اقتصاد کشورهای غربی گردید. تمام جنبه های تسلط و برتری اقتصادی آمریکا، حتی پیش از پایان جنگ، در قرار داد مشهور به «برتن وودز، Breton Woods» در سال ۱۹۴۴ به امضای کشورهای شرکت کننده رسید. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، عوامل:

۱- نکبت جنگ علاوه بر سلاخی بیش از ۶۰ میلیون کارگر و چندین برابر زخمی و معلول، به زیر ساخت اقتصادی کشورهای در گیر در جنگ آسیب رسانید. تنها آمریکا، بجز کشته، در جبهه های جنگ، از تخریب و ویرانی مصون ماند؛ این عامل به کسب موقعیت برتر اقتصادی آمریکا در بین کشورهای دیگر کمک کرد.

۲- بهم ریختن شیرازه ی تولید اجتماعی، قحطی، گرسنگی و بیکاری انتظارات طبقه ی کارگر را شدیداً پائین آورد و زمینه ی مناسب برای فرایند انباشت سرمایه را فراهم کرد.

۳- برپایه ی واقعیت بالا، کشورهای هائی که متحمل ویرانی ناشی از جنگ شده بودند، بویژه آلمان و ژاپن- با کاهش سرمایه ی ثابت، شرائط مناسبتری برای فرایند انباشت سرمایه پیدا کردند.

۴- به عنوان بخشی از اتخاذ سیاست دکترین اقتصادی کینز، دولت های سرمایه داری کارخانه های فرسوده را با قیمت گزاف از سرمایه داران خصوصی- به هزینه ی کارگران-، و تحت نام ملی کردن، خریدند. از اینرو، بجای اینکه بخش خصوصی ترمیم و نوسازی کارگاه ها، موسسات تولیدی را هزینه کند، این وظیفه به هزینه ی مالیات کارگران به عهده ی دولت های سرمایه داری محول شد.

۵- دلار آمریکائی برای بازسازی اقتصادی به کشورهای غربی سرازیر شد.

۶- آمریکا و دیگر کشورهای غربی به کشورهای تازه استقلال یافته و توسعه نیافته سرمایه صادر کردند.

۷- ضرورت جنگ برای بقای سرمایه داری، مقادیر انبوهی از سرمایه را در تهیه و تدارک ماشین جنگ تلف کرد. با پایان جنگ و تقسیم جهان به دو قطب اردوگاه کشورهای سرمایه داری دولتی و سرمایه داری غرب، پایان جنگ گرم آغاز جنگ سرد گردید. اتخاذ سیاست میلیتاریزم، سرمایه ی هنکفتی را از چرخه ی تولید به حوزه ی تولید تجهیزات جنگی سوق داد (۱۰). صنایع عظیم تولیدات تجهیزات جنگی زمینه ی اشتغال گسترده ای را فراهم کردند. ولی فراتر از این، تولیدات نظامی نقش دو سویه یا متضاد را بازی کردند.

۷-۱ بخش مهمی از تولیدات صنایع نظامی نه برای عرضه به بازار، بلکه بقصد تجهیز نیروهای نظامی خودی، ارزش اضافی تولید نکرد. به سخن دیگر سرمایه ی سرریز شده در چرخه ی تولیدات جنگی هدر رفت. بدین ترتیب، فرایند تولیدات نظامی حجم تولید ارزش اضافی یا نرخ فرایند انباشت سرمایه ی اجتماعی را پائین آورد. این کاهش در تولید حجم ارزش اضافی یا انباشت سرمایه ی اجتماعی به تداوم فرایند تولید ارزش اضافی-انباشت سرمایه- یا علیه روند تنگتر شدن فرایند تحقق انباشت سرمایه کمک کرد.

۷-۲، تولید تسلیحات نظامی حجم سرمایه ی سرریز در بخش تولیدات مصرفی و تولیدات وسائل تولیدی آمریکا را کاهش داد. این فرایند فرصت مناسبی در اختیار رقبای اصلی آمریکا، یعنی آلمان و ژاپن، قرار داد تا بزیان سرمایه داری آمریکا بازارهای مصرف جهانی را قبضه کنند. این چنین بود که دو دهه بعد از اتمام جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۷۱، ضعف دلار آشکار گردید. و آمریکا به عنوان قدرت اول اقتصادی جهان غرب مغلوب سرمایه داری های ژاپن و آلمان گردید. همزمان با آمریکا، سرمایه داری انگلستان نیز دچار بحران گردید. هارولد ویلسن، نخست وزیر انگلستان، دست تکی بسوی «لیندن جانسن، Lyndon Johnson» رئیس جمهور وقت آمریکا و «آی ام اف، صندوق بین المللی پول، International Monetary Fund» دراز کرد.

روسیه ی شوروی، فاتح دیگر جنگ جهانی دوم بود. اگرچه ابرقدرتی دون تر از ابرقدرت آمریکا. اگر پایان جنگ جهانی اول، آغازگر یک دوره ی رکود و بحران در اروپای غربی شد، روسیه موقعیتی متفاوت داشت. در پایان جنگ جهانی اول، روسیه هنوز یک کشور غالباً کشاورزی و از نظر صنعتی توسعه نیافته بود. هم جنگ جهانی اول و هم جنگ داخلی صدمات شدیدی به نیروی انسانی و صنعت ضعیف روسیه وارد کرده بودند. در پایان جنگ داخلی، در سال ۱۹۲۱، روسیه، با اقتصاد غالب کشاورزی، بیشترین ظرفیت برای انباشت سرمایه را دارا بود. سرمایه داری دولتی، بویژه با شروع برنامه های پنج ساله ی استالین تا آغاز جنگ جهانی دوم با شتاب فرایند انباشت سرمایه را طی کرد. اگر سرمایه داری غرب در غرقاب رکود و بیکاری دست و پا می زد، سرمایه داری دولتی روسیه، تحت نام «ساختمان سوسیالیسم»، یک دوره ی رونق اقتصادی، اشتغال کامل و فرایند بی وقفه ی انباشت سرمایه را تجربه نمود. پیاده شدن برنامه ریزی مرکزی، گاسپلان، اقتصاددان سرمایه داری غرب را شگفت زده کرد. وقتی در سال ۱۹۳۶، یکی از طراحان اصلی برنامه ریزی مرکزی روسیه ی شوروی به آمریکا پناهنده شد، برای اولین بار، غرب اطلاعات دقیقی از این شیوه ی بدیع برنامه ریزی روسیه بدست آورد. شروع جنگ جهانی دوم، فرایند انباشت سرمایه را در روسیه ی شوروی متوقف کرد. جنگ شدیداً به اقتصاد شوروی صدمه زد. با پایان یافتن جنگ، روسیه ی شوروی بار دیگر فرایند انباشت سرمایه را شروع کرد. ولی سرمایه داری دولتی روسیه ی شوروی نیز، بنا به ماهیت سرمایه داری، می بایستی بعد از دوره ای با همان قانون بنیادی سرمایه، یعنی مشکل عدم تحقق انباشت سرمایه روبرو می شد. واقعیتی که از همان دهه ی ۱۹۶۰ علانمش بروز کردند. بالاخره طومار سرمایه داری دولتی روسیه، رسماً با فروپاشی شوروی سوسیالیستی دروغین در سال ۱۹۹۱، بسته شد.

سرمایه داری آمریکا و مشکل انباشت سرمایه

جنگ ادامه ی سیاست های زمان صلح بطریق دیگر است. پایان جنگ نیز ادامه ی سیاست های دوران جنگ در زمان صلح به شیوه ای دیگر. عجیب نمی نمود که جنگ سرد ادامه ی سیاست دوران جنگ گرم جهانی دوم گردید. به این دلیل، رقص، پایکوبی و لهله ی فاتحان در پایان جنگ واقعاً بشارت دوران صلح در توازن وحشت جنگ اتمی نبود. از این گذشته، اگر دنیا در وحشت و کابوس جنگ اتمی با نگرانی نفس می کشید. ولی از شر جنگ های کلاسیک یا متعارف خلاص نیافت. جنگ کره، جنگ های هندوچین- بین فرانسه و ویتنام، معروف به جنگ ویتنام با ارتش استعمارگر فرانسه. در ادامه باید به جنگ مرحله ی دوم ویتنام- بین آمریکا و ویتکنگ در ویتنام جنوبی- اشاره کرد. در قاره ی آفریقا می توان جنگ آزادی بخش الجزایر و بسیاری جنگ های استقلال طلبانه ی دیگر را نام برد. جنگ طولانی ایران و عراق و جنگ های دیگر (۱۱) مصداق این واقعیت بوده اند که توازن وحشت جنگ اتمی به معنای محو توسل به نیروی قهر، و استقرار

صلح و رفع تنشجانات جهانی از طریق مسالمت آمیز نبوده است. بلکه، بنا بر ماهیت روابط سرمایه داری، از آغاز قرن بیستم سرمایه داری جهان وارد فاز جدیدی شده بود. از اینرو، جنگ، به مثابه ابزاری ضروری برای رفع مشکل انباشت سرمایه عمل می کرد. با شکست ابرقدرت آمریکا در ویتنام، پرخرج ترین جنگ این کشور به پایان رسید. اکنون سؤال محوری این بود که آمریکا به ضعف اقتصادی و فرایند انباشت سرمایه چه جوابی خواهد داد؟ آیا آمریکا قادر خواهد شد با اجرای سیاست های کلاسیک عقلانی کردن فرایند تولید، موافق با شرایط صلح، بار آوری کار را افزایش داده و بر رقبای اقتصادی اش آلمان و ژاپن چیره گردد؟ یا فرایند انباشت سرمایه برای آمریکا و انگلستان تدبیری دیگر را الزامی می کرد؟

در بالا اشاره شد، که در سال ۱۹۷۱ تضعف دلار آشکار گردید. اگر از فردای پایان جنگ جهانی دوم، ارزش دلار به پشتوانه ی قدرت بلامنازع اقتصادی آمریکا به طلا پیوند شده بود. بحران دلار آمریکا نشانگر این واقعیت بود که آمریکا ذخایر طلا، معادل ارزش اسمی دلار کاغذی، نداشت؟ بنابراین، اعلام خروج برابری دلار کاغذی با طلا، حاکی از این بود که آمریکا با کسری موازنه پرداخت مواجه گردیده بود. واردات آمریکا بر صادراتش پیشی گرفته بود. خرج آمریکا بیشتر از دخلش شده بود. سرمایه داری آمریکا ارزش اضافی مطلوب تولید نمی کرد، یا انباشت دلخواه تحقق نمی یافت.

سفر پنهانی هنری کیسنجر مشاور مخصوص رئیس جمهور آمریکا، در ۹ جولای ۱۹۷۱، به چین و فراهم کردن زمینه ی دیدار رئیس جمهور وقت آمریکا «ریچارد نیکسون، Richard Nixon» به چین در سال بعد، از ضرورت پایه ای گیر و گرفتاری های اقتصادی آمریکا سرچشمه می گرفت. در بعد سیاسی، نزدیکی آمریکا و چین، که تا دیروز دشمن آشتی ناپذیر همدیگر بودند، در سیاست های جنگ سرد به سود هر دو کشور و به زیان روسیه ی شوروی عمل می کرد. ولی سیاست معروف به «پینک پنک» بین آمریکا و چین قرار نبود در حصار توافقات سیاسی محدود بماند. بلکه هدف غائی این نزدیکی می رفت تا ترجمان دگرگونی عظیم اقتصادی برای هر دو کشور گردد. آمریکا سرمایه داشت، ولی سرمایه مواجه با مشکل انباشت شده بود. چین کشوری پرجمعیت، عمیقاً کشاورزی، پس عقب مانده و با حجم انباشت سرمایه ی بسیار نازل ظرفیت بالقوه ی کلان برای توسعه، ولی سرمایه نداشت. آمریکای مستاصل چین را صنعتی می کرد. چین عقب مانده صنعتی می شد، تا از یک طرف آمریکا را به نیروی ارزانش وابسته کند و از سوی دیگر با توسعه ی صنعتی پایه های مادی سوسیالیسم را فراهم کند. رهگشائی سرمایه داری آمریکا در بطنش مشکل انباشت می آفرید. برون رفت از عقب ماندگی چین، جرثومه ی بحران سرمایه داری فردا را در چین نطفه می بست. بنابراین، فارغ از بده بستان های سیاسی، هر دو کشور از دو جهت مختلف، یکی سرمایه داشت، ولی مشکل تحقق انباشت، آن دگر فاقد سرمایه برای رشد فرایند انباشت سرمایه بود. اما، تحقق این اهداف دو سویه و متضاد، مستلزم انجام رفرمهای اقتصادی و سیاسی هم در چین و هم آمریکا بود. چین نمی توانست با قالب سیاسی موجود پای در راه توسعه ی صنعتی شتاب آور بگذارد. پس چین قباب مبارزه جویی علیه امپریالیسم تجاوزگر- به اصطلاح ببر کاغذی و نه سرمایه داری- آمریکا را از تن بدر می کرد و دور می انداخت (۱۲). چین با برچیدن مزارع کشاورزی دسته جمعی شرائط مهاجرت صد ها میلیون دهقان از زمین کنده شده را بسوی حوزه های صنعتی شدن را فراهم می کرد.

جانب آمریکا، در بعد اقتصادی پرونده ی دولت رفاه و دکتترین اقتصادی کینز را می بست. یک بار دیگر لیبرالیسم اقتصادی- تحت نام نیولیبرالیسم- نبش قبر می شد، و در این گور خالی دولت رفاه و دکتترین کینز خاک می شدند. سرمایه داری آمریکا، در این چرخش جدید، دولت را مدیر بی کفایت تعریف می کرد و سرنوشت فرایند تولید را در اختیار مکانیزم بازار، یا دست غیب آدام اسمیت می گذاشت. در سطح روبنائی، سرمایه داری آمریکا از لیبرالیسم سیاسی «جیمی کارتر، Jimmy Carter» (۱۳) به سمت راست می چرخید. تبلیغ خرافات ایدئولوژی مذهب دیوانه وار شدت می گرفت (۱۴): ارزش های اجتماعی، علمی، فلسفی، فرهنگی و هنری مورد تجدید نظر قرار می گرفتند. هنر به عنوان جزئی از تلاش انسان در نقد و نفی شرائط غیرانسانی روابط سرمایه داری از محتوا تهی می شد. اجتماع نفی می شد و انسان همچون دد منفرد تعریف می شد که برای زنده ماندن فقط و فقط به خود تکیه می کرد تا بتواند در بازار کالا، همچون کالائی خود را بفروشد (۱۵). این چنین رویکردی سقوط هر چه بیشتر انسان «بیگانه از خود» را در جامعه ی سرمایه داری مبنای تئوریک می داد. و مهندسان فکری سرمایه داری، این دوران را عصر پایان تاریخ، نظم نوین جهان و مرگ مارکس می نامیدند.

کار ارزان یا کارگر بی حقوق

نیاز سرمایه داری آمریکا برای صدور سرمایه به چین و متقابلاً ولع چین برای جذب سرمایه ی آمریکا به تحقق شرائط معین دوجانبه نیاز داشت. سرمایه داری آمریکا از تتنگای تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه رنج می برد؛ صدور سرمایه قرار بود رهگشای این معضل گردد. چین شرائط تحقق سودآوری سرمایه گذاری آمریکا، یعنی کار ارزان را فراهم می کرد. اما، تامین شرائط کار ارزان با به رسمیت شناسی تشکل کارگری منافات داشت. به این دلیل رفرم سیاسی چین همان ساختار پیشین دیکتاتوری سرمایه داری دولتی را حفظ می کرد. تنها، جناحی از حزب- بدون اجرای رفرمهای دموکرتیک به نفع کارگران- شرائط کار ارزان، یا زمینه ی رشد فرایند صنعتی شدن را فراهم می کردند. در آن سو، آمریکا کارگر ارزان نداشت. دستمزد متوسط کارگر آمریکائی، یا قیمت خرید نیروی کارش بسیار بالاتر از چین بود. بنا بر توازن موجود بین کار و سرمایه، طبقه ی سرمایه دار آمریکا قادر نبود آن چنان به سطح عمومی دستمزد طبقه ی کارگر آمریکا یورش ببرد تا نعمت کار ارزان مشابه چین را تامین کند. بنابراین، آمریکا مجبور بود در جستجوی کار ارزان سراغ چین را بگیرد. اگر درب کارگر ارزان آمریکائی بروی سرمایه داری آمریکا بسته شده بود، سرمایه داری چین این کلید را در اختیارش می گذاشت. سرمایه داری آمریکا از راه وارد کردن کالای مصرفی ارزان از چین قدرت خرید کارگر آمریکائی را افزایش، یا به سخن دیگر، هزینه زندگی اش را کاهش می داد. ظاهراً، معامله ای بر وفق مراد دو طرف منعقد می شد. چین با رفرمهایش شرائط کار ارزان را برای سرمایه داری تشنه ی کار ارزان آمریکا فراهم می کرد. در آن سوی معامله، سرمایه داری آمریکا شرائط صدور سرمایه را می آفرید. گل آمد و چمن آراسته شد!

تغییر ریل در فرایند تولید اجتماعی

در پایان دهه ی ۱۹۷۰، آمریکا و انگلستان برای برون رفت از بحران سرمایه داری چه گزینه ای داشتند؟ تسلیحات اتمی در خدمت میلیتاریسم، شرائطی بوجود آورده بود که اقدام به یک جنگ اتمی، نه صرفاً آفرینش یک فاجعه ی بس هولناک تر از ابعاد جنگ جهانی دوم را تصویر، بلکه جنگ هسته ای نفس وجود جامعه ی بشری را جدا تهدید می کرد. از آلبرت آینشتن نقل قول می شود که در جواب خبرنگاری که پرسیده بود، شما عواقب جنگ جهانی سوم را چگونه می بینید؟ آینشتن جواب داده بود، من می توانم این را بگویم که اگر بعد از جنگ اتمی نسل بشر باقی بماند، در جنگ بعدی با پاره سنگ با همدیگر دعوا خواهند کرد. بنابراین، تصور دست یازیدن به یک جنگ اتمی برای کاستن از حجم سرمایه ی ثابت و تامین شرائط انباشت مناسب سرمایه یک گزینش عملی نبود.

پس اگر، حربه ی جنگ نه، عقلانی کردن فرایند تولید به شیوه های مرسوم گذشته چطور؟

ولی برون رفت از بحران سرمایه داری، اتخاذ رفرمهائی بس گسترده از راه کارهای تجربه شده ی متعارف را برای سرمایه داری آمریکا و انگلستان ضروری کرده بود(۱۶).

تا دهه ی ۱۹۸۰، شیوه های مرسوم عقلانی کردن فرایند تولید، آنچنان حجم نیروهای مولده در بخش صنعت را نمی کاستند. به سخن دیگر، عقلانی کردن فرایند تولید هرگز موجب جابجاشدن در صد بخش صنعت به سود بخش خدمات نمی شد. برای مثال، باعقلانی شدن صنعت ماشین سازی یا استخراج ذغال سنگ کاهشی در حجم این صنایع رخ می داد. ولی ما هرگز شاهد آن چنان فرایند عقلانی کردنی نبودیم که به تمثیل اقتصاددانان سرمایه داری، صنایع تولیدی همچون قلمی شدن یک فرد بسیار چاق به آدمی نحیف، لاغر گردد. دقیقاً، این آن چشم اندازی بود که سرمایه از عقلانی کردن فرایند تولید می طلبید. در این بازنگری، **بخش صنعت** به نفع **بخش خدمات**، موقعیت در صد غالبش را از دست می داد. این پدیده ای نو ظهور در فرایند تاریخی تولید سرمایه داری بود، البته نه چرخشی میمون برای سرمایه(۱۷). سؤال ساده این بود، اکنون که بیشترین حجم صنایع تولیدی پیاده می شد و به حوضه های کار ارزان منتقل می شدند، کدام موسساتی می بایستی جای خالی صنایع برچیده شده را می گرفتند؟ جوابش، موسسات خدماتی نوظهور.

تحول بخش خدمات به بخش اشتغال غالب، به یک فرایند عقلانی کردن بسیار گسترده تر از تجارب تاکنونی حاجت داشت. در این رویکرد، سرمایه داری:

۱- به استثناء صنایع اتمی، نظامی، هواپیما سازی، داروسازی، تلفن و راه آهن، بخشی از صنایع الکترونیک و کامپیوتر، سرمایه داری آمریکا و انگلستان جزء مهمی از صنایع تولیدی را به خارج و مشخصاً به کشور چین صادر کردند. در این فرایند میلیون ها کارگر بیکار شدند. ولی، اگر هدف سرمایه برون رفت از بحران و ایجاد شرائط بارآوری کار بود، قرار

نبود که با بستن کارخانه ها، و انجام اصلاحات در روابط کار و سرمایه، میلیونها کارگر برای همیشه در صف بیکاری پرتخته بزنند. و سرمایه داری، برای جلوگیری از تنش های طبقاتی، حد اقل زندگی زیر خط را برای انبوه کارگران بیکار تامین کند. چنین سیاست اقتصادی نقض غرض بود. بلکه، عقل سلیم سرمایه ایجاب می کرد که این میلیون ها کارگر بیکار شده از موسسات صنعتی، در موسسات خدماتی جدید استخدام گردند. البته، نه با شرایط ناظر بر **قوانین و مقررات کار گذشته**. بلکه تحت شرایط جدید استخدام- که محصول لغو و یا تعدیل وسیع قوانین و مقررات اشتغال بود. سرمایه داری، برای رسیدن به این هدف، یورش به دستاوردهای دولت رفاه را الزامی می دید. وقتی آلمان، سرمایه داری اصلاحات یا رفهمانی به نفع کارگران معمول می داشت، نشانی از پویایی فرایند انباشت سرمایه بود. در آن برهه ها، سرمایه موانع انباشت سرمایه را کنار زده، و دور جدیدی از انباشت سرمایه را آغاز می کرد. ولی، این زمان که دولت رفاه زیر سؤال می رفت تا به سطح گذران زندگی کارگران حمله کند، معلوم بود که سرمایه برای غلبه بر موانع یا پر کردن چاله ای مجبور بود گودالی گشادتر و گودتر را بکند.

۲- در پی آمد سقوط بورس نیویورک و آغاز بحران عظیم اقتصادی ۱۹۲۹، سرمایه داری آمریکا، در سال ۱۹۳۳، دولت رفاه را تحت نام «قرار داد جدید، یا نیو دیل، New deal»، پیاده کرد. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، کشورهای سرمایه داری دیگر نیز سیاست های مشابه دولت رفاه را بمرور اجرا گذاشتند. دولت رفاه یک مجموعه قوانین از تامین اشتغال گرفته تا شرایط استخدام، مقررات کار، ضوابط بیکار شدن، حقوق بازنشستگی و از سوی دیگر شرایط رفاهی، مانند حق داشتن مسکن، حق آموزش رایگان، حق بهداشت و درمان رایگان را معمول کرد. از منظر سرمایه داری فرورفته در بحران دهه ی ۱۹۷۰، همه ی این حقوق کارگری، و بویژه حقوق ناظر بر شرایط کار بازدار برون رفت از بحران سرمایه داری بودند. بنابراین، لاغر شدن بخش صنعتی به سود فرشیخ خدمات و استخدام کارگران در این حوزه نیازمند بازنگری عمیقی در قوانین کار را الزامی می کرد. به سخن دیگر فراهم کردن زمینه ی دستمزد اجتماعی ارزانتر، به نسبت پیش از یورش به دستاوردهای دولت رفاه. شمه هایی شامل:

۱-۲ در صدر حمله به دستاوردهای دولت رفاه، تحدید حق اعتصاب جای می گرفت. اتحادیه های کارگری با پذیرش تز «واقعیت گرایی، یا چرخش به راست»، راه را برای تصویب قوانین ضد کارگری و محدودیت حق اعتصاب فراهم کردند. اما، قوانین ضد کارگری به همین حد اکتفا نمی کرد. برابر با قوانین کار گذشته، حقوق بازنشستگی کارگر بر پایه ی حقوق متوسط دوره ی اشتغال محاسبه می شد. آقای رونالد ریگان، رئیس جمهور آمریکا، و خانم مارگارت تاچر نخست وزیر انگلستان، طی مصوباتی پیوستگی حقوق بازنشستگی با حقوق متوسط دوران اشتغال را باطل کردند. سرمایه با این یورش به منبع عظیمی از ارزش اضافی- با تحمیل تنگ دستی بیشتر برای میلیون ها کارگر بازنشسته- دست یافت. با رعایت قوانین کار برگرفته از دولت رفاه، کارگر «تمام وقت» دارای یک مجموعه حقوق شغلی بود. مقررات استخدام همگن با «کلوزد شاپ، Closed shop» (۱۸)، استخدام دائمی و مقررات اخراج سختتر و مدت مرخصی استعلاجی با دستمزد و تعطیلات سالانه بهتر بودند. کارگر حق شیفت، حق اضافه کاری، حق دریافت دستمزد دو برابر برای روزها یا ساعات غیرمعارف و و و را دارا بود. اگر «دولت رفاه» کار دائمی را تضمین می کرد، دکتترین رویکرد به مکانیزم بازار آزاد یا اقتصاد لیبرالیسم نو با بی شرمی در سخن نظریه پردازانش می گفت: پرونده ی کار دائمی بسته شد و کارگر می بایستی از کاری موقت بدنبال کارموقت دیگری بدود (۱۹).

۲-۲ تا دیروز کار نیمه وقت، یک اشتغال حاشیه ای در کنار کار دائمی بشمار می رفت. با رویکرد تازه، شمار کارهای «تمام وقت» سیر نزولی و در عوض تعداد کارهای نیمه وقت شتابوار افزایش یافتند. برای نمونه، پیش از اصلاحات خانم مارگارت تاچر، تعداد نیم میلیون کارگر- عموماً کارگر زن- در شغل های نیمه وقت اشتغال داشتند. با گسترش بخش خدمات رقم شغل های نیمه وقت به پنج میلیون، یا به ۱۷/۸٪، هفده و هشت درصد، کل طبقه ی کارگر انگلستان افزایش یافت (۲۰). چرا سرمایه این چنین آزمند کارگر نیمه وقت بود. جوابش ساده است. عموماً کارگران نیمه وقت بصورت موقت استخدام می شوند. کارگر نیمه وقت از بیشترین، شاید، اغراق نشود از تمام حقوق یک کارگر تمام وقت محروم است. با احتساب شدت کار در ساعات معینی از زمان کار، مخصوصاً در بخش خدمات، مانند هتل ها، رستوران ها، فروشگاه های مواد غذایی و و و، سرمایه دار کارگر را در همین ساعات پرکار استخدام می کند. عموماً کار نیمه وقت بیش از نیمی از طول زمان کار یک هفته را اشغال می کند. به این دلیل، کارگر نیمه وقت نمی تواند در دو شغل نیمه وقت استخدام شود. نتیجتاً، کارگر نیمه وقت دستمزدی **پایین تر از خط فقر** دریافت می کند. اما، اعمال سیاست های شغلی بی رحمانه به کارگران نیمه وقت محدود نشد. سرمایه همین ددمنشی را در عرصه ی کارگران تمام وقت به شیوه ای دیگر بکار برد. در بخش هایی از فرایند تولید،

سرمایه دار به کارگر می گوید، شما برای من در هفته چهل ساعت کار می کنید. اما، من طول زمان انجام چهل ساعت کار را تعیین می کنم (۲۱).

۲-۳ تغییر ریل فرایند تولید، پدیده ی نوینی را به نسبت صدور سرمایه در دوره های پیشین موجد شد. با کاهش در صد فرشیتم تولید صنعتی، بخش خدمات افزایش یافت. این فرایند، سرمایه داری را وادار کرد که برای کاهش هزینه ی بخش خدمات، جزئی از این حوزه ، نظیر جنبه هایی از محاسبات، مراکز راهنمایی تلفنی ووو را به کشورهای در حال توسعه صادر کند. پس می بینیم تا دیروز، کار ارزان کشورهای «در حال توسعه» انگیزه ی صدور سرمایه، در شکل سرمایه مالی و صدور صنایع، بود. امروز، با بالارفتن سطح مهارت کارگر ارزان این کشورها، بخشی از صنعت خدمات، یا «اوت سورسینگ، Out sourcing» باین کشورها صادر می شود. تا دیروز، کارگر صنعتی تامین شغلی نداشت. برعکس، کارگر بخش خدمات دغدغه ی عدم امنیت شغلی را نمی دید. ولی امروز ورق برگشته و بختک بیکاری سراغ کارگر خدماتی را نیز گرفته است (۲۲).

۲-۳-۱ سرمایه داران، در بخش خصوصی با عقلانی کردن فرایند تولید، همراه با بازپس گرفتن تمام یا جنبه هایی از دستاورد های دولت رفاه، کارگران را عموماً با قرار دادهای جدید استخدام کردند. برای ایجاز، من در اینجا به سه جنبه اشاره می کنم. یکم، کاهش دستمزد ها. دوم، سرمایه دار «بیمه ی شغلی، Occupational Insurance» را تعدیل و یا کاملاً حذف کرد. بیمه ی شغلی با بیمه دولتی اشتباه نشود. و یا، با تغییر مالکیت موسسه ی تولیدی، سرمایه دار جدید کارگران را بدون بیمه ی شغلی استخدام کرد. سوم، به عنوان یکی از شرایط استخدام، سرمایه دار از کارگر می طلبید عضویت هیچ اتحادیه ای را نه پذیرد. و با عضویت اتحادیه ای را انتخاب کند، که سرمایه دار این اتحادیه را به رسمیت می شناخت. گرچه، سیاست های ممانشات اتحادیه ها با سرمایه داری موجب کاهش اعضای اتحادیه در بخش خصوصی گردید. ولی، مخالفت سرمایه داران با عضویت کارگران در اتحادیه، به سهم خود در کاهش کارگران بخش خصوصی در اتحادیه ها تاثیر داشت.

۲-۳-۲ بخش خدمات دولتی. این بخش از فرایند تولید اجتماعی، گرچه در راستای فرایند انباشت سرمایه ضروری است. ولی بنا به خصلتش مولد ارزش اضافی نیست. مع الوصف، بخش خدمات دولتی، می تواند در ظرفیتش کارا، لاغر و یا چاق و بی کیفیت باشد. بهرو، این بخش جزء معینی از تولید ارزش اضافی اجتماعی را هزینه می کند. در فرایند انتقال از بخش تولید صنعتی حداکثر به بخش خدمات غالب، سرمایه داری دو مجموعه از سیاست های عقلانی کردن بخش خدمات را پیاده نمود. یکم، عقلانی یا لاغر کردن بخش خدمات. دوم، تا جایی که تیغ سرمایه برید، قوانین و مقررات دولت رفاه ناظر بر استخدام در بخش خدمات دولتی را هرس کرد. برای نمونه، در انگلستان بخش قابل ملاحظه ای از خدمات شوراهای محلات و شهرها برابر با الزام قانونی به مناقصه گذاشته شدند. شرکت های خصوصی برنده ی مزایده کارگران این خدمات را دوباره با شرایط بدتر استخدام کردند ووو.

۳- در فرایند برون رفت از بحران و عقلانی کردن بخش صنعت، سرمایه داری از یک سو صنایع تولیدی جدیدی- تحول صنعت کامپیوتر و مشتقات آن- را پدید آورد. ولی، وسعت استخدام کارگر در صنایع جدید بسیار کمتر از آن بود که بتواند نیروی کار حذف شده از صنایع برچیده شده را جبران کند. توسعه ی غول آسای بخش خدمات (۲۳)، جواب سرمایه داری به این دگردیسی در فرایند تولید اجتماعی بود. گسترش عظیم صنعت خدمات همراه بود با بسط دیوانه وار بتواره گی یا فینیشیسم کالائی. مارکس می گوید: آراء، نظرات و فرهنگ هر جامعه در تحلیل نهائی متأثر از طبقات حاکم آن جامعه است. سرمایه داری برای بقا و استمرار تولید ارزش اضافی، همراه با توسعه ی غول آسای بخش خدمات روش زندگی کارگران را نیز متحول کرد. تا دیروز غذا خوردن در رستوران یک تنوع در شیوه ی مرسوم زندگی بود. گسترش بخش خدمات، با خود شبکه ی جهانی «McDonalds» ها، یا صنایع «غذای آماده، Fast-food» -ارزان- و بیماری نوینی بنام «چاقی مفرط، Obesity» را هدیه داد.

(مارکس در مانیفست کمونیسم، در فصل طبقه ی سرمایه دار و طبقه ی کارگر، می نویسد:

«سرمایه داری نمی تواند، بدون متحول کردن پیوسته ی وسائل تولید، و همراه با آن

روابط تولیدی و کل روابط اجتماعی، به حیاتش ادامه دهد»

بارها نظریه پردازان سرمایه داری اندیشه های مارکس را مردود شمرده اند. مع الوصف یک گفته ی مارکس را صحیح دانسته اند. این همان نقل قول بالاست.

در پیامد بحران اواخر دهه ی ۱۹۷۰، سرمایه داری تکنولوژی را متحول کرد. صنعت الکترونیک، کمپیوتر، اینترنت، سیستم انتقال سیگنال الکترونیکی «دیجیتال، Digital»، تلفن دستی، تلویزیون پلاسما ووو را به ارمغان آورد. افزون بر این، دولت رفاه را برچید، یا قیچی کرد. ولی همه ی اینها برای گسترش عظیم بخش خدمات کفایت نکردند. وقتی در سال ۱۸۴۸، مارکس با تیزبینی عوامل قوام ادامه ی حیات سرمایه داری را توضیح می دهد. او در همان آن و به سخن دیگر، چگونگی علل افول و مرگ سرمایه داری را به ایجاز بیان می کند. در عدم کفایت تحولات بالا، سرمایه داری برای گسترش اجباری بخش خدمات به پروژه ی بادهکنی صنعت ساختمان و قمار مالی، یا بوجود آوردن سرمایه ی «تخیلی، Fictitious» متوسل شد. بنابراین، ما حق داریم، بدون اینکه ذوق زده شده باشیم، در نهایت متانت و غور بگوئیم، پیش بینی مارکس و مانیفستش تحقق یافته و سرمایه دچار بحران ساختاری شده است).

۴- به موازات اقدامات بالا در باز پسگیری دستاورد های شرائط اشتغال، بخشی از صنایع دولتی برچیده و به مراکز کار ارزان صادر شدند. بخشی دیگر، همچون، شرکت های گاز، آب، برق، تلفن ووو به ثمن بخش به سرمایه داران خصوصی فروخته شدند. بالاخره، دولت بخشی دیگر، مانند شبکه ی راه آهن را، صرفا برای از بین بردن قدرت اقتصادی کارگران راه آهن سرتاسری، قطعه قطعه کرد. سپس، بخش های متعدد راه آهن را با تضمین دادن پارانیه- با قیمت های بسیار نازل به بخش خصوصی فروخت. زنده باد خصوصی سازی!

بی مناسبت نیست به شگرد دولت سرمایه داری در حراج کردن صنایع دولتی اشاره کرد. دولت انگلستان جزء کمی از سهام صنایع خصوصی شده را به کارگران فروخت (۲۴). خانم مارگارت تاچر ادعا کردند که با فروش سهام به کارگران، سرمایه داری مردمی تاسیس می کنند.

۵- اصلاح یا رفرم بخش مالی و بانکی

کار و سرمایه ضد همدیگرند. سرمایه کارمرد است. کار موضوع کنش کارگر است. اما در روبرو شدن کار با سرمایه، یا کارگر زنده با کارمرد، این دومی در هیات شخص سرمایه دار ظاهر می شود. برعکس، کارگر با فروش نیروی کارش از مرتبت انسانی به کالا یا شیئی سقوط می کند. سرمایه-کارمرد- در هیات سرمایه دار با این کالا یا شیئی روبرو می شود. مارکس این وارونگی دوگانه، تبدیل کارگر به شیئی، و حلول سرمایه، کارمرد، در هیات سرمایه دار را بیگانگی کار، یا بیگانگی کارگر در فرایند تولید سرمایه داری می نامد.

ظهور دولت رفاه، به نوعی پیشروی طبقه ی کارگر و متقابلا پس نشینی طبقه ی سرمایه دار بود. یکی پیش رفت و دیگری پس. سرمایه مجبور گردید یک مجموعه قوانین، مقررات شغلی و رفاهی به نفع کارگران معمول کند. اما، این تمام وجوه دولت رفاه نبود. چرا که، اگر قوانینی به نفع کارگران به تصویب می رسید، می بایستی قوانینی هم به ضرر سرمایه داران تصویب می شد. و به تصویب رسیدند. برای نمونه، در فرایند پیاده شدن دولت رفاه، یا قرار داد جدید، فرانکلین روزولت، رئیس جمهور آمریکا محدودیت های مهمی بر فعالیت بانک ها اعمال نمود. سپس، دول سرمایه داری دیگر نیز همین محدودیت ها یا کرانمندی ها را اجرا کردند. اما، با بروز بحران سرمایه داری از اواخر دهه ی ۱۹۷۰، ورق برگشت. و این بار به دستاوردهای دولت رفاه حمله شد. من در بالا جنبه هایی از این یورش علیه سطح زندگی، کار و اشتغال طبقه ی کارگر را برشمردم. ولی این حملات سرمایه به دستاوردهای طبقات کارگر کافی نبودند. بموازات این یورش ها علیه طبقه ی کارگر، سرمایه می بایستی قوانین و مقرراتی بر له سرمایه داران نیز تصویب کند. چرا که، این بار سرمایه حمله می کرد. از اینرو، پس پا گذاشتن کارگران می بایستی با پا پیش گذاشتن سرمایه داران تکمیل می شد. دقیقا، در این وجه است که اصلاحات یا رفرم های مالی و بانکی رونالد ریگان و مارگارت تاچر، در دهه ی ۱۹۸۰، معنا می یابند. مصوباتی که به سود موسسات مالی و بانکی تصویب شدند، و راه را برای معاملات خطرناک یا ریسکی هموار کردند. برای نمونه، بعد از این بانک می توانست به اعتبار شخصی وام گیرنده، به او وام بدهد و نه به پشتوانه ی دارایی او. بانک بر اساس اطمینانی که وامگیرنده از آینده ی سرمایه گذاری اش ارائه می داد-داستان درویش و کوزه ی ماست-، اعتبار در اختیارش می گذاشت ووو. با تسهیلات قانونی صحنه ی بس گسترده ای برای «قمار بازی، یا سفته بازی، Speculation» بانک ها آراسته شد. پول به سهولت به بازارهای بورس لندن و نیویورک، ووو، وارد و از آن جا ها خارج شدند. با رفرم

مؤسسات مالی و بانکی، ما با واژه های جدید «نان-دام، Non-dom»، «سیف هوین، Safe haven»، «یابی، Yuppie» و «تکس هالی دی، Tax holiday» (۲۵) آشنا می شویم. این دروغ سیزده بدر است که، بحران سرمایه داری جهان ندانم کاری و محصول حرص و آز چند نفر بانکدار بوده است. بلکه، این بحران معلول تمام آن شرائطی بود که سرمایه داری برای برون رفت از بحران اواخر دهه ی ۱۹۷۰، مجبور شد شرائط قمار کردن سیستم مالی بانکی را تامین کند.

۶- مدیریت جدید

در فرایند حمله به دولت رفاه، خصوصی سازی مؤسسات تولیدی و انتقال از بخش صنعتی غالب به بخش خدماتی مسلط، گونه ی نوینی از مدیریت، مخصوصا در بخش خدمات، ظهور کرد. بر زمینه ی انگیزه ی خیره کننده ی مالی، این مدیریت از جانب سهامداران- یک یا چند کلان سرمایه دار بیشترین تعداد سهام را در اختیار دارند- با هدف کسب بیشترین ارزش اضافی مؤسسات را اداره می کنند. اگر در دوره ی دولت رفاه، موانع سخت در مقابل اخراج وجود داشت، مدیریت نوین حکم «خواستی استخدام کن، خوست نیامد اخراج کن، Hire and fire» را از دولت سرمایه داری دریافت کرد. مدیریت جدید حقوق های بسیار بالا- تا رقم های هشت رقمی- (۲۶)، پاداش های هنگفت پولی و هزاران سهام- با قیمت بسیار نازل تر از قیمت سهام در بازار بورس- بنام «option Share» و حقوق بازنشستگی کلان دریافت کردند (۲۷). ولی صبر کنید. اینهمه تمام آن حجم انگیزه ی مالی مدیریت برای خلق سرمایه ی تخیلی نبود. بالاخره، زمانی که یک مدیر کل شرکتش را ترک می کند، یک چک چاق به عنوان هدیه ی وداع «گلدن هند شک، handshake Golden» به وی داده می شد.

ظاهرا، در ازاء امتیازات افسانه ای بالا، یک خصلت برجسته ی مدیریت جدید باز سازی مؤسسات متضرر بود. با بروز بحران سرمایه داری، هویدا شد که در موارد زیادی فرایند بالا حقیقتا موجب سود آوری مؤسسات نشده بود. بلکه آنچه انجامش داده بودند، حاصلش علاج کاملا کوتاه و نه دراز مدت مؤسسات بود.

۶-۱ فرایند تولید سرمایه ی «تخیلی مالی، Fictitious Capital»

منبع تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه فرایند تولید صنعتی است. با رعایت موازنه ی قدرت طبقاتی، سرمایه دار نیروی کار کارگر را برای زمان معینی به قیمتی می خرد. ولی در فرایند تولید نیروی کار کارگر کالا یا کالاهایی با ارزشی بیشتر از قیمت خرید نیروی کار تولید می کند. مابه التفاوت بین ارزش کالا یا کالاهای کارگر و قیمت فروش نیروی کار در زمان معین ارزش اضافی را تشکیل می دهد. سرمایه دار این ارزش اضافی را مصادره می کند. بنابراین، منبع ارزش اضافی یا انباشت سرمایه نیروی کار کارگر یا سرمایه ی متغیر است. تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه در سرمایه ی ثابت- وسائل تولید، ساختمان ها- عینیت می یابد. قسمتی از ارزش اضافی جامعه در فرایند مبادله سرمایه مالی را تشکیل می دهد. اما، با انجام رفم های بالا، جزئی از سرمایه ی مالی از ارزش اضافی تولید شده ی فرایند تولید اجتماعی فراهم شد. فرشییم دیگر سرمایه ی مالی را افزایش ارزش سهام بازار بورس تشکیل دادند. این افزایش سهام یا پشتوانه ش متزلزل و یا فاقد پشتوانه بود. یا به سخن دیگر، محصول قمار بازی در بازار بورس و بخش مالی بود. بنابراین، فرایند تولید سرمایه ی تخیلی را قمار بازی مالی تشکیل داد. اگر نیروی کار کارگر منشاء تولید ارزش اضافی و انباشت سرمایه را تشکیل می دهد. قمار بازی مالی منشاء تولید سرمایه ی تخیلی است. حذف قمار بازی برابر است با از بین رفتن فرایند تولید سرمایه ی تخیلی. از بین رفتن این دومی، به فعالیت قابل توجهی از بخش مالی پایان می دهد. پس سرمایه داری را گریزی از قمار مالی نیست.

۷- اتحادیه های کارگری

اگر اتحادیه های کارگری یک پای پیاده شدن دولت رفاه بودند. آنها همان نقش را در برچیده شدن تمامی یا بخشی از دستاورد های دولت رفاه بازی کردند. این دومی نه فرض، بلکه واقعیاتی بودند که بازتابشان در سالن های جلسات کنگره های اتحادیه های کارگری از زبان رهبران اتحادیه ها بازگو شدند. ستایش چرخش به راست و تقبیح دیدگاه های چپ و در انگلستان دریافت القاب لردی.

تاریخا، کارگران در مقابل سرمایه داران و سرمایه متشکل شدند. بهم آمدن کارگران خصلت واحد داشت- اقتصاد از سیاست جدا نبود. تا پیش از دهه ی ۱۸۶۰، کارگران هم حول خواست های اقتصادی و هم سیاسی مبارزه می کردند. زمانی، این وجه و دوره ای دیگر آن خصلت برجسته می شد. در انقلاب دموکراتیک انگلستان، در ۱۶۴۸، جنبش مساوات

طلبان بوجود آمد. این اولین جنبش فراگیر شورائی از پائین بود. در این برآمد اجتماعی اولین شوراهای سربازان و افسران دون پایه، در هماهنگی با فعالان غیر نظامی مساوات طلب تشکیل گردید. این شورا تا آستانه ی نفی کل سیستم سیاسی پیش رفت. در اوایل قرن ۱۹، جنبش سیاسی کارگران نساجی معروف به «لودایتس، Luddites» ظهور کرد. سپس از دهه ی چهل تا شصت همین قرن، جنبش سیاسی چارتیست ها سر بلند کردند. در اواخر دهه ی ۱۸۶۰، مارکس بیانیه ی معروفش «گذشته، حال و آینده ی اتحادیه ها»، را خطاب به اتحادیه های کارگری اعلام کرد. مارکس در بیانیه اش می گوید: اتحادیه ها نباید توجه خود را تنها به فعالیت های دفاعی- بهبود شرائط اقتصادی- معطوف کنند. بلکه، آنها باید به افق فراتر رهایی طبقه ی کارگر، به حرکت تهاجمی علیه سرمایه بنگرند. اما، هنوز مرکب نوشته ی مارکس خشک نشده بود، که برخلاف توصیه ی او، اتحادیه های کارگری انگلستان به جزئی از کارکرد روابط سرمایه داری سقوط کردند. با پایان قرن نوزدهم و بنابه شرائط اوایل قرن بیستم، اتحادیه های کارگری انگلستان به سوی سوسیال دموکراسی روی آوردند. برنامه ی سیاسی این دومی، تحول قطره چکانی جامعه ی سرمایه داری به جامعه ی همپاری از راه پارلمان- قانونیت سرمایه داری- تعریف گردید. با این رویکرد، بدعت بازوی اقتصادی و بازوی سیاسی جدا از همدیگر زایش کردند. در این تقسیم کار، اتحادیه ها موظف شدند که در محدوده ی خواست های اقتصادی فعالیت کنند. فعالیت سیاسی برای کارگران حرام شد. در مقابل، بازوی سیاسی یا فعالیت سیاسی به سوسیال دموکراسی و نمایندگانش در پارلمان اختصاص یافت.

بالاخره، در پیامد بحران اواخر دهه ی ۱۹۷۰، همه جا پرونده ی سوسیالیسم قطره چکانی سوسیال دموکراسی بسته شد. در انگلستان، این چرخش با دو اقدام نمادین گردید. یکم، قلم گرفتن «ماده ی ۴ آر تیکل فور» four Article»، یعنی ویتترین همگانی کردن وسائل تولید، از برنامه ی سوسیال دموکراسی حزب کارگر. دوم، تغییر نام حزب کارگر به حزب کارگر نو. بدین ترتیب نقش بازوان دوگانه ی اقتصادی و سیاسی نیز به پایان رسید. و زمین زیر پای اتحادیه ها خالی شد.

اکنون که به اینجا رسیدیم، باید به این سؤال پایه ای جواب داد. آیا، اصلاحات یا رفرمهای دهه ی هشتاد قرن بیستم بر یک پایه ی استوار بنا شدند؟ یا اینکه بنیاد این اصلاحات بر زمین سست شالوده ریزی شده بود. آیا، این صرفا یک اشتباه بزرگ سرمایه داری بوده است؟ یا اینکه، نه خیر، برای سرمایه داری جهان دیگر بنیان محکمی برای برون رفت از بحران ها باقی نمانده است. به این دلیل که، سرمایه داری جهانی دچار بحران ساختاری شده است.

من در بالا بیان کردم که یک ویژه گی جواب سرمایه به بحران اواخر دهه ی هفتاد قرن بیستم لاغر کردن بخش فرایند تولیدات صنعتی بود. با این راه کار، بخش خدمات به موقعیت غالب فرایند تولید اجتماعی عروج کرد. اما، بخش خدمات چه جایگاهی در فرایند تولید اجتماعی ایفا می کند؟ جوابش روشن است. بخش خدمات، به بخش کارگران تولیدی سرویس یا زواری می دهد. اما، حجم و وسعت زواری بخش خدمات تابعی از قیمت فروش نیروی کار یا دستمزد کارگر است. و این دومی تابعی از فرایند تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه است. بنابراین، سرمایه داری نمی تواند بی ملاحظه ی فرایند تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه دستمزد یا قدرت خرید کارگر را افزایش دهد. دستمزد یا قیمت فروش نیروی کار یا قدرت خرید کارگر رابطه ی معکوسی با فرایند تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه دارد. افزایش یکی موجب کاهش دیگریست. این دو ضد همدیگرند. تضاد بین افزایش قیمت فروش نیروی کار و تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه جلوه ی دیگری از تضاد بین کار و سرمایه یا تضاد بین طبقه ی کارگر با طبقه ی سرمایه دار را رقم می زند.

بخش خدمات از موقعیت حداقل به بخش حداکثر در فرایند تولید اجتماعی ترقی کرد. افزایش بخش خدمات، هرگز مدیون جهش وار افزایش بهای نیروی کار کارگران بخش تولید کننده ی ارزش اضافی نبوده است. به سخن دیگر، افزایش حجم مصارف کارگران صنعتی موتور توسعه ی غول آسای بخش خدمات را نساختند. پس منشاء افزایش سرمایه ی وارد در فرایند تولید بخش خدمات از کجا تامین شدند؟

۱- قطعا فرایند عقلانی کردن بخش تولیدات صنعتی، موجب بالا رفتن نقدینگی و رونق سهام این شرکت ها در بازار بورس گردید. از یک طرف کارخانجاتی فروخته شدند، و از سوی دیگر کارخانجاتی عقلانی گردیدند. با فرایند عقلانی کردن، بارآوری کار یا تولید ارزش اضافی موسسات تولیدی افزایش کرد. حاصل اینکه، ارزش سهام شرکت ها در بازار بورس ترقی کرد.

۲- انجام اصلاحات در کارکرد بازار بورس مشتریان سرمایه دار بیشتری را به معاملات سهام بازار بورس جلب کرد. خزانه داری انگلستان با فراهم کردن تسهیلات مالیاتی سخاوتمندانه، موسسات مالی و بانکی خارجی را تشویق به سرمایه گذاری در انگلستان کرد.

۳- در گذشته، تعداد نه چندان کمی از موسسات مالی و بانکی، مانند، بانک های رهنی و مشابه، شرکت های سهامی نبودند. منبع کسب سرمایه ی این موسسات باز پرداخت اقساط رهن و پس انداز مشتریان بود. با اصلاحات بازار بورس، این موسسات یکی بعد از دیگری شرکت سهامی گردیده و سهامشان در بازار بورس معامله شدند. دلیل جلب شدن این موسسات به بازار بورس دسترسی به منابع مالی فراتر از امکانات پیشین بود. این فرایند نیز حجم جدیدی از سهام را وارد بازار بورس کرد.

۴- بانک ها به دو بازوی بخش سرمایه گذاری و ارائه ی خدمات به مشتریان متعارف تقسیم می شوند. پیش از اصلاحات بالا، قوانین و مقررات سختی، بویژه برای تنظیم فعالیت بخش سرمایه گذاری بانک ها و موسسات مالی، تدوین شده بود. مطابق با این قوانین، بانک ها اجازه نداشتند فراتر از حد معینی وارد معاملات مالی گردند. موسسه ی مالی می بایستی سرمایه و فعالیت هایش را بیمه می کرد. با اصلاحات بالا این محدودیت ها علیه قمار بازی مالی حذف شدند. دیروز بانک نمی توانست بفردی بر پایه ی آشنائی و ارائه ی تصویری از سرمایه گذاری اش بسهولت از بانکی اعتبار کلان دریافت کند. ولی امروز چنین سرمایه گذاری ممکن گردید.

۵- سرمایه داری قادر نبود با افزایش دستمزد، یا قیمت نیروی کار کارگران، حجم مصرف کارگران را افزایش داده، و از این طریق بخش خدمات را گسترش دهد. در عوض، سرمایه تدبیری دیگر کرد. با انتقال ماشین آلات تولیدی و سرمایه ی مالی به حوزه های کار ارزان و متقابلاً کالاهای وارداتی ارزان (۲۸) تر، قدرت خرید طبقات کارگر را افزایش داد. اما، این راه برد، تیغی دولبه شد. لبه ی دوم اینکه، سیل ناپیوستای واردات بر حجم صادرات پیشی گرفت و کسری موازنه پرداخت بین واردات و صادرات دره وار دهان گشود. اکنون، سرمایه داری آمریکا یک کسری موازنه پرداخت واردات به نسبت صادرات، سالانه نزدیک به سه چهارم تریلیون دلار، در تجارت با چین ببار آورده است. چین بیش از یک تریلیون دلار اوراق قرضه ی آمریکا را خریده است. شیشه ی عمر آمریکا در دست چین و شیشه ی زندگی چین در دست آمریکاست. اگر چین وجوه اوراق بهادارش را از آمریکا بیرون بکشد دلار ضعیف سقوط خواهد کرد. اگر آمریکا کالا از چین وارد نکند، صنایع چین دچار بحران مرگ بار خواهند شد.

۶- قدرت خرید، یا حجم مصرف طبقه ی کارگر نسبت مستقیمی با قیمت نیروی کار کارگر دارد. گذشته از راه و کارهای بالا، برای افزایش باز هم بیشتر امکان خرید طبقه کارگر، سرمایه به ترفند مقروض کردن کارگران متوسل شد. ظاهراً این یک راه کار سهل و آسان بود. اگر تا دیروز شرائط وام سفت و سخت بودند، سرمایه با سهولت به کارگران وام داد. رشد کلان خرید با «کارت اعتبار، card Credit» کوه آتشفشان بدهی را آفرید.

۷- کمبود مسکن از یک طرف و رواج زیباسازی منزل یک پایه ی عظیم گسترش بخش خدمات گردید. قیمت منزل بالاتر و بالاتر رفت، یا گرانتر و گرانتر شد. سرمایه خیال می کرد که این اسب همچنان چهار نعل به پیش خواهد تازید. این چنین بود که به فرمان سرمایه، حتی عامیانه ترین واژه ی اقتصادی یعنی تورم باز سازی شد. وقتی قیمت نان و روغن ووو افزایش می یابد، دولت این افزایش را در بالاتر رفتن نرخ تورم تعریف می کند. تورم در قیمت نان و روغن ووو. ولی سرمایه داری آمریکا، انگلستان ووو افزایش افسار گسیخته ی قیمت منزل- دورقمی در سال- را به عنون بروز تورم در حوزه ی مسکن به رسمیت نشناختند. از اینرو، آگاهانه تورم مسکن در جدول محاسبه ی اقلام تورم منظور نشد. سرمایه داری جهان هیچ تمهیدی برای پائین آوردن تورم قیمت منزل در چهار گوشه ی دنیا اعمال نکرد.

سرمایه ی «تخیلی یا مجازی، Fictitious capital» بنیاد بحران جهان سرمایه داری

در فرایند تولید اجتماعی، حجم معینی از ارزش تولید می شود. این اندازه از ارزش در معادل پولی و اوراق بهادار ظاهر می گردد. اگر ارزش اسمی حجم پول و اوراق بهادار بیشتر از حجم ارزش واقعی تولید اجتماعی باشد. در آنصورت، روشن است که ارزش اسمی حجم پول و اوراق بهادار بنادرست ارزش بیشتری از ارزش واقعی تولید شده ی اجتماعی را نمایندگی می کنند. به سخن دیگر، حجم پول و اعتبارات یا اوراق بهادار موجود، در صدی از ارزششان را از دست می

دهند. این کاهش به سادگی در تغییر قدرت خرید پول خود را بروز می دهد. مردم هر روز با این امر عادی روبرو می شوند. وقتی قدرت خرید پول کاهش می یابد این پدیده خود را در گران تر شدن قیمت اجناس نشان می دهد.

مطابق داده های تولید اجتماعی در پائین متن، درصد بیشتر تولید اجتماعی سرمایه داری را بخش خدمات تشکیل می دهد. این دگرگونی نوین در فرایند تولید اجتماعی منجر به کاهش تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه ی جهانی شده است. دلیلش ساده است. مارکس فرایند انباشت سرمایه را به سه دیارتمان: الف- کارخانجات تولید مصارف کارگران

ب- کارخانجات تولید وسائل تولید

پ- تولید وسائل تجملی طبقه ی سرمایه دار

تقسیم می کند.

برابر با تقسیم بندی بالا، تمام حجم بخش خدمات به حجم مصارف دو طبقه ی اجتماعی، طبقه ی کارگر و طبقه ی سرمایه دار بستگی دارد. هم چنین، این نیز گفته شود که مصارف هر دو طبقه ی کارگر و سرمایه دار تابعی از فرایند تولید ارزش اضافی است. اگر طبقه ی سرمایه دار زیادی از ارزش اضافی تصاحب شده از طبقه کارگر را برای مصرف زندگی تجملی اش هزینه کند، به آهنگ فرایند انباشت در دیارتمان تولید وسائل تولید آسیب خواهد رسانید. بهمان سیاق، اگر قیمت فروش نیروی کار یا دستمزد کارگر افزایش یابد، نرخ تولید ارزش اضافی یا انباشت سرمایه کاهش می یابد. بنابراین، حد و حدود بخش خدمات تابعی از مصارف کارگر و سرمایه دار است.

برخلاف حوزه ی تولید صنعتی، بخش خدمات قائم به ذات نیست، بلکه تابعی از حوزه ی تولید صنعتی است. به سخن دیگر بخش خدمات ارزش اضافی تولید نمی کند. شاید، گفته شود این استنتاج خلاف واقعیت است. پس، جایگاه صدور فیلم های صنایع فیلم سازی هالیوود، بالی، صنعت گردشگری و وو کجا قرار می گیرند. مگر، نه اینکه در فرایند تولید «خدمات بخش غالب» چندین میلیارد کارگران جهان اشتغال دارند؟ آری شمارش درست است، ولی نتیجه گیری نادرست. بخش خدمات با تمام عرض و طولش، و علیرغم اینکه جایگاه غالب فرایند تولید را تشکیل می دهد، ولی منبع ارزش اضافی نیست. ظاهراً، لاس وگاس آمریکا و دبی- بغل دست ایران- هر دو بمثابة صنعت خدمات ارزش اضافی تولید می کنند. ولی، ارزش اضافی واقعی، یا ارزی که به این دو مکان وارد می شوند، جاهای دیگر تولید شده اند.

اگر دنیای سرمایه داری را فراموش کنیم، و دیدمان محصور لاس وگاس و دبی گردد، در آنصورت بنادرست ایندو ارزش اضافی تولید خواهند کرد. اما، اگر سرمایه را در بعد جهانی بنگریم، میلیارد ها کارگر دختر بچه، پسر بچه، دختر و زن و پسر و مرد کارگر را خواهیم دید، که روزانه یک دلار دستمزد می گیرند. روشن است که جزئی از هزینه ی زندگی این کارگران مسافرت به لاس وگاس و دبی و وو نیست. ولی سرمایه دارانی که این کارگران را در اقصی نقاط دنیا استثمار می کنند، می توانند به لاس وگاس و دبی بروند. در بعد محدود، ممکن است این جزء یا آن جزء حوزه ی خدمات ارزش اضافی تولید کند. ولی، در گستره ی فراخ جهان سرمایه داری چنین نیست. بخش معینی از کارگران جهان سرمایه داری مقدار معینی ارزش اضافی تولید می کنند. این حجم ارزش اضافی توسط بخش های گوناگون طبقات سرمایه دار جهان مصادره می شود. یک بخش سرمایه دار اندازه ی بیشتر، دیگری کمتر و آن یکی اصلاً ارزش اضافی نصیبش نمی شود. با تغییر ریل از بخش صنعت غالب به بخش خدمات حداکثر، تمام بروزاتی که در بالا به آن ها اشاره شدند، نه یک راه کار اختیاری و نه تدبیری ساده، بلکه معضل فرایند انباشت سرمایه انتخاب بالا را برای سرمایه داری جهان ضروری کرده بود. بر پایه ی صنعت مسکن، اعتبارات و قمار های کلان بازار های بورس، یک ارقام نجومی، ده ها تریلیون دلار، ارزش اسمی تولید گردید. این ارزش اسمی نجومی در نماد اوراق بهادار و سهام بورس یا پشتوانه ی مادی نداشتند، یا آنجا که خانه های رهنی پشتوانه ی اوراق بهادار بودند، متزلزل بود. قیمت منازل رشدی شتابوار پیدا کرد. ولی دستمزد کارگران ایستا ماند. دره ی عظیمی بین رشد قیمت منازل و رکود دستمزد ها دهان باز کرد. بسیاری از کارگران، گذشته از اقساط رهن به درون تله ی وام های دیگر، مخصوصاً تب خرید با «کارت اعتبار، Credit Card»، افتادند. من در بالا از مارکس نقل قول آوردم که گفته بود: سرمایه داری وقتی به صرافت تحقیق فرایند تولید میافتد که با بحران روبرو گردد. سرمایه داری نه می فهمید و نه قادر بود جلو افزایش سهام بورس ها را لگام بزند، و نه سیر صعودی بالا رفتن قیمت منازل را. به این دلیل ساده که، چنین اقدامی به معنای بصدا در آوردن آژیر خطر و بهم ریختن اوضاع اقتصادی می شد. اما، نا خواسته، خواسته شد، و

خارج از اراده‌ی سرمایه و سرمایه داری آنچه انتظارش نمی رفت، دق الباب کرد. افزایش سرسام آور قیمت یا تورم مسکن و رشد بادنکگی نقدینگی، به تورم اقلام مصرفی کارگران کشیده شد. سرمایه داری مجبور شد برای مبارزه با تورم نرخ بهره‌ی بانکی را افزایش دهد. افزایش نرخ بهره‌ی بانکی به افزایش اقساط رهن کشیده شد. کارگران نتوانستند اقساط رهن را به پردازند. آذیر بصدا در آمد. قیمت منازل سقوط کرد. بسیاری از منازل دست بانک های رهنی ماندند. در مواردی بانک های رهنی ترجیح دادند که حتی منازل خالی را با بولدوزر ویران کنند. یاد آور به دریا ریختن گندم در گذشته. بحران زنجیروار موسسات مالی و بانکی را در نوردید. تریلیون ها دلار اوراق بهادار، ارزششان تا حد تمیز کردن صاحبانشان در توالی کاهش یافتند. البته، اگر این کاغذها ارزش استفاده برای توالی را داشتند. «سرمایه‌ی خیالی یا مجازی، Fictitious» زهرش را ریخت.

در گذشته، بحران های سرمایه داری در بخش صنعت، یا بحران صنعت ظاهر می شدند. اما، بحران سرمایه داری جاری در شکل بحران مالی بیرون زد. با بروز این پدیده‌ی تازه، سرمایه داری بهتر دید به جای کاربرد بحران مالی، از واژه‌ی شکنندگی اعتبار «کредیت کرانچ، Credit Crunch» استفاده کند.

سرمایه داری با بی قیدی این توهم را تلقین می کند که پول پول می آورد. اگر چنین بود، دولت ها نیازی به فرایند تولید و مشکل اعتصاب کارگر نداشتند. می رفتند پول چاپ می کردند و همه چیز به خوشی و خرمی می گذشت. مارکس می گوید که کالاهای معادل باهم دیگر مبادله می شوند. برابری مبادله‌ی کالاها به مقدار برابر کار اجتماعا ضروری تجسم یافته در کالاها بستگی دارد. هر مقدار کار مفید در کالا، در نماد وجه معینی از پول کاغذی نمایندگی می شود. به محض اینکه پول کاغذی یا اوراق بهادار تجسم مقادیر معینی از کارمرده را از دست بدهند، دیگر نه اسکناس، یا پول کاغذی، بلکه به موقعیت ورق پاره تنزل می کنند.

تغییر ریل سرمایه داری از بخش غالب صنعتی به بخش خدمات حداکثر، با خود پدیده‌ی نوینی در فرایند تولید اجتماعی بوجود آورد. موسسات مالی و بانکی نقش ویژه‌ای در کل فرایند تولید و در بخش خدمات پیدا کردند. با این تحول، بخش خدمات بستر بروز سرمایه‌ی خیالی گردید. با فرو رفتن موسسات مالی در عظیم ترین بحران سرمایه داری جهان، خصلت دوم این بحران عیان شد. در بحران های گذشته، دکتترین کینز در خدمت جان گرفتن بخش صنعت بکار می رفت. دولت های سرمایه داری، به هزینه‌ی طبقات کارگر به بخش صنعت اعتبار می دادند. عروج بخش خدمات به مثابه بخش غالب فرایند تولید اجتماعی و نقش برجسته‌ی موسسات مالی چگونگی اعمال سیاست کنیزی را دگرگون کرد. از بین رفتن تریلیون ها دلار دارایی بانک ها، کل سیستم اقتصاد سرمایه داری را جدا به مخاطره انداخت. (در انگلستان و در بخش ساختمانی حدود ۵۴۰۰۰ کارگر بیکار شدند. در بخش مالی بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر شغل شان را از دست دادند). گرچه سرمایه داری دخالت دولت در اقتصاد و راه کار کنیزی را از دهه‌ی ۱۹۸۰ محکوم کرد. ولی دوباره، به سراغ دخالت دولت و سیاست کنیز رفت. باز به همان دلایل تغییر ریل، این بار سیاست کنیز عمدتا در خدمت نجات بانک ها و موسسات مالی قرار گرفت. در مقابل، دولت ها اجازه دادند که کارخانه ها بسته شوند. این خصلت سوم بحران سرمایه داری جهانی شد.

در بحران های گذشته، در پی طوفان بحران و با عقلانی کردن فرایند تولید اجتماعی مبتنی بر بخش صنعتی غالب، فرایند تولید سرمایه‌ی دوباره جان می گرفت. اکنون، سرمایه داری، بعد از دو سال تلاطم بحران، تازه باید فکری به حال کسری بودجه ها و انبار اعتبارات کمکی به موسسات مالی و بانکی را بکند. دولت ها مجبورند برای کاستن از کسری بودجه های دهان باز کرده، بخش هایی از خدمات را هرس کنند. و میلیون ها کارگر دیگر بزرگه‌ی کارگران بیکار بیوندند (۲۹). این خصلت چهارم بحران سرمایه داری جاری است.

ظاهرا، این بار نیز بحران سرمایه داری باید جایش را به رونق اقتصادی و دور جدیدی از فرایند تولید ارزش اضافی بدهد. و ظاهرا، همان فرایند پیشین دوباره تجربه گردد. اما، بحران جاری، در نمود بحران مالی بیش از آن بی اعتبار گردیده است، تا بیوقفه در پس بحران سرمایه داری جاری، دوباره پروژه‌ی رونق اقتصادی بر بستر سرمایه داری تخیلی تجربه شود. آلمان و فرانسه در یک سو و آمریکا و انگلستان در جانب دیگر با همدیگر دعوی جدی دارند. جناح صنعتی طرف دار مهار کردن و آمریکا و انگلستان مخالف گذاشتن قید و بند بر کارکرد بانک ها هستند (۳۰). بانک های آمریکا، انگلستان و تولید سرمایه‌ی تخیلی- قمار بازی مالی- را به جزء مهمی از فرایند تولید اجتماعی ارتقا داده اند. بنابراین، برون رفت از بحران باید دوباره با رونق گرفتن بخش خدمات و بویژه قمار بازی مالی، بر پایه‌ی سرمایه‌ی تخیلی، تحقق یابد. با این بحث، منطقا به موضوع آچماز شدن فرایند برون رفت از بحران بر پایه‌ی رشد بخش خدمات می رسیم.

شق های دیگر برون رفت از بحران سرمایه داری چطور؟ آیا سرمایه داری می تواند برای پائین آوردن ترکیب ارگانیک، یا ساده تر بگوئیم سرمایه ثابت، از ساز و کار خوفناک جنگ بهره گیرد؟ البته که نه. چرا که تسلیحات اتمی، فراتر از سرمایه ی ثابت حیات بشریت را تهدید خواهد کرد. باقی می ماند فاشیسم. ولی، اقبال به فاشیسم یک راه کار عام سرمایه برای برون رفت از بحران سرمایه داری نیست. در گذشته، فاشیسم هیتلری با کسب قدرت بزودی جنگ را جواب مطلوب سرمایه داری دید. بر فرض محال، سرمایه داری برای برون رفت از بحران دموکراسی بورژوائی را برچیده و به اعمال قهر علیه طبقات کارگر متوسل گردد. اعمال قهر هزینه ی بسیار گزاف امنیتی را به سرمایه تحمیل خواهد کرد. بالاخره، بعد از دوره ی کوتاهی از اعمال قهر، جامعه باید به وضعیت متعارف برگشته و دوباره فرایند انباشت سرمایه را آغاز کند.

بدین ترتیب در نبود راه کار برون رفت از بحران، سرمایه وارد بحران ساختاری شده است. اما، نباید فراموش کرد که سرمایه ی اجتماعی در بعد جهانی یک فرایند ناهمگن است. به سخن دیگر، به دلیل ناهمگن بودن ساختار سرمایه داری، درجه ی شدت بحران در همه ی بخش های تولید سرمایه داری جهانی یکسان نیست. امروز، آمریکا، انگلستان، اسپانیا، ایتالیا، یونان، پرتغال، ایرلند، مجارستان، ایسلند، ترکیه و دو دجار بیشترین لطمات بحران جاری شده اند. من در بالا اشاره کردم که آهنگ رشد چین نمی تواند همچنان و بدون سکنه ادامه یابد. چین، در آینده ای نزدیک، با افزایش بیشتر ترکیب ارگانیک سرمایه در کام بحران فرو خواهد رفت.

تداوم بحران، بی اعتبار شدن اتحادیه های کارگری و دورنمای برآمد مبارزات طبقات کارگر جهان

یک مشاهده و ارزیابی عینی از عواقب بحران نشان می دهد که:

- ۱- سرمایه داری، برای بقای سرمایه، پیوسته به شرائط کار و معیشت کارگران حمله می کند.
- ۲- از اتحادیه های کارگری انتظار می رود در مقابل این یورش های سرمایه مقاومت کنند. ولی اتحادیه های کارگری بخشی از کارکرد روابط سرمایه دارند. یک جنبه از این وابستگی به سرمایه، فعالیت اتحادیه ها در چهار چوب قانونی، یا احترام به قوانین ضد کارگری سرمایه داری است. اتحادیه ها نیک می دانند که نباید فراتر از چهار چوب قانونی، یا خط قرمز سرمایه، پا فراتر بگذارند. به این دلیل نیز، امروز اتحادیه ها در دفاع از شرائط کار و معیشت کارگران عاجزند.
- ۳- در حمله به کارگران، کل طبقه ی سرمایه دار از سرمایه داران پشتیبانی می کنند. نمونه های متاخر، دولت انگلستان، سرمایه داران، ایدئولوگ ها و رسانه های گروهی از اعتصاب کارگران مهماندار شرکت هواپیمائی انگلیس و کارگران راه آهن انتقاد کردند.
- ۴- تشکلات اتحادیه ای به معنای عرفی یا کلاسیک، واقعا تشکلات اصناف تعریف شده ی کارگری نیستند. بلکه، شما مشاهده می کنید که جمعی از کارگران یک صنف در یک اتحادیه و بخشی دیگر از کارگران همان صنف در اتحادیه ای دیگر عضویت دارند. برای نمونه، اتحادیه ی «یونایت، Unite» و اتحادیه ی «کارگران شهرداری و کارگران سازنده ی دستگاه های بخار، Union Boiler & Municipal»، هر دو بخشی از کارگران صنعتی و خدمات را نمایندگی می کنند. از این گذشته، اتحادیه ی دومی، نصفی از معنای واقعی وجودی اش را از دست داده است. چرا که صنف سازنده ی دستگاه های بخار دهه هاست که از بین رفته است. نمونه ی دیگر، کارگران راه آهن به سه اتحادیه ی کارگران عادی، رانندگان و کارگران حقوق بگیر تقسیم شده است. ملاحظه می شود که، از یک طرف وحدت طبقه ی کارگر وسیعا شقه شقه گردیده است. از سوی دیگر، حتی در یک صنف، اتحادیه قادر نیست به قدرت همبستگی فراملی صنفش تکیه کرده و با ماشین قدرت کل طبقه ی سرمایه دار مقابله کند. نمونه اش در اعتصاب جاری کارگران مهماندار شرکت هواپیمائی انگلستان، رهبری اتحادیه ی یونایت با اتحادیه های شرکت های هواپیمائی فراملی تماس گرفت. ولی هیچ اطلاعی از نتیجه ی آن علنی نشد.
- ۵- اتحادیه های کارگری از کارگران فراگیر و مقامات اتحادیه تشکیل شده اند. در حملات سرمایه، این کارگرانند که بیکار می شوند و نه مقامات اتحادیه. بنابراین، تداوم یورش به کارگران پایه های عینی و مادی جدائی بدنه ی کارگری را از مقامات رهبری «سرمایه محور» اتحادیه فراهم خواهد کرد.

۶- قوانین ضد کارگری و ضد اتحادیه ای حق اعتصاب را محدود کرده است. اما، هنوز کارگران از حق محدود اعتصاب برای دفاع از شرائط کار استفاده می کنند. بحران اقتصادی زمینه عینی رشد اعتراضات کارگری را فراهم کرده است. هر پیروزی در یک اعتصاب اعتماد به نفس کارگران را بالا خواهد برد. در چنین شرائطی، طبقه ی سرمایه دار اقدام به استفاده از قوانین ضد کارگری و ضد اتحادیه ای در سطح جدیدی گردیده است. در چند ماه گذشته، دوبار سرمایه داران از ابزار قانون برای مختل کردن عمل اعتصاب کارگران استفاده کرده اند. شرکت های هواپیمائی انگلستان و راه آهن به دادگاه شکایت کردند که گویا اتحادیه های مربوطه در رای گیری برای اعتصاب تقلب کرده بودند. دادگاه در هر دو مورد به نفع سرمایه داران حکم داد. اما شکایت اتحادیه ی یونایت از شرکت هواپیمائی انگلستان را رد کرد. اتحادیه ی یونایت دوباره رای گیری کرد و مهمانداران به نفع اعتصاب رای دادند. اکنون اتحادیه ی راه آهن در فرایند رای گیری جدید می باشد. اما، گفتنی است که، برای طبقه ی سرمایه دار استفاده از قانون به نیت سنگ اندازی در عملی شدن اعتصاب نمی تواند بی پایان باشد. استفاده از ابزار قانون برای اختلال در عمل اعتصاب کارگران اسلحه ای دولبه است.

بنا بر مجموعه ی دلایل بالا، بحران سرمایه داری جهان زمینه ی مساعد جدائی بدنه ی کارگری از رهبری اتحادیه ها و کسب آگاهی طبقاتی و دورنمای مبارزات ضد سرمایه داری را فراهم کرده است.

سرنوشت آینده ی سرمایه داری ایران

سرمایه داری ایران جزئی از کارکرد جهان سرمایه داری است. بنابراین، سرمایه داری ایران از عواقب بحران جهان سرمایه داری مصئون نیست. بعضی از مقامات سرمایه داری ایران، در سال ۲۰۰۸، با هدف مصرف داخلی، از اینکه آمریکا دچار بحران شده بود، ذوق زده اظهار خوشحالی کردند. در آن موقع، یکی از اقتصاددانان سرمایه داری ایران، با استناد به داده های موجود، گفتند نیاز نبود بانکهای ایران به موسسات مالی جهانی وصل می بودند تا دچار بحران شوند. بلکه، بانک های ایران پیشتر از بحران بانک های غربی با مشکل مالی روبرو شده بودند. اکنون، بحران سرمایه داری ایران، به نسبت سال ۱۳۸۷، وخیم تر می گردد. من برای ایجاز به دو محور اقتصادی اکتفا می کنم:

۱- صنعت نفت چه به لحاظ تامین بخش عظیمی از انرژی داخلی و هم منبع عمده ی ارز خارجی جایگاه ویژه ای در اقتصاد سیاسی ایران دارد. ایران بدون احتساب صادرات نفت، کسری موازنه پرداخت بین واردات و صادرات دارد.

۱-۲ اما تصور نشود که صادرات نفت ایران به نسبت گذشته سیر صعودی داشته است. مطابق آمار، صادرات نفت (۳۱) در سال ۱۳۸۷، ۲/۲ میلیون بشکه در روز، برابر با صادرات نفت در سال ۱۳۴۷ بوده است. سه دلیل باعث کاهش صادرات نفت شده است. یکم، به علت کاهش سهمیه ی ایران در اوپک، برای جلوگیری از کاهش بیشتر قیمت نفت. دوم، افزایش مصرف داخلی. از دید جمعیت جزئی از واقعیت سرمایه داری ایران است. سوم، ناتوانی در افزایش استخراج نفت، بعلمت مشکلات سرمایه گذاری.

۲- موضوع یارانه ها (۳۲). برجسته شدن مقوله ی یارانه ها امری نیست مگر بیرون زدن هر چه بیشتر بحران سرمایه داری ایران. مطابق برآوردهای اقتصادی، هزینه ی یارانه های گوناگون یک سوم تولید ناخالص داخلی، مبلغی برابر با یک صد میلیارد دلار، را تشکیل می دهد. برداشتن یارانه ها، تحت عنوان فقرزدائی، مهار تورم، جلوگیری از مصرف بی رویه، از بین بردن کسری بودجه، اجرای عدالت اجتماعی و وو با بوق و کرنا تبلیغ می شود. هر درجه از حذف یارانه ها اقدامی تورم زا و باعث بالاتر رفتن قیمت اجناس و فقر بیشتر کارگران خواهد شد. برداشتن یارانه ها، چیزی به غیر از اعمال سیاست شک اقتصادی نیست. پیشتر، این شک اقتصادی، با هدایت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا و کشورهای اروپای شرقی تجربه شده است. و فقط خواجه حافظ شیرازی از عواقب هولناک اقتصادی آن خبر ندارد. سرمایه داری ایران، راه کار غلبه بر بحران را در چهارچوب تنگ موضوع یارانه ها مطرح می کند. دولت سرمایه داری ایران در مواجهه با معضل کوه یارانه ها با عصا راه می رود. دولت قصد دارد فرایند حذف یارانه ها را مرحله ای بمورد اجرا بگذارد. شکی نیست که حذف یارانه ها تورم زاست. ادعای کاستن از کسری

بودجه و در همان آن تامین عدالت اجتماعی دروغی بیش نیست. حذف یارانه ها یا شک اقتصادی وسیعا به سطح معیشت طبقه ی کارگر حمله خواهد کرد. با این دورنما، بعید است طبقه ی کارگر ایران //باز هم عقب نشینی های دهشتناکی را تحمل کند. فراتر از روابط کار و سرمایه در ایران، تداوم بحران جهان سرمایه داری و عروج مبارزات رادیکال طبقات کارگر جهان، به طبقه ی کارگر ایران اعتماد به نفس خواهد داد.